

نگاه

در این مجموع پراکنده

• مانی سپهری؛ «دروازه» رمانی است از جواد مجابی که در نشر ثالث منتشر شده است. این رمان ماجرای نویسنده‌ای است که با مراجعه به داستان‌هایی که نوشته و در کامپیوترش ذخیره کرده متوجه اتفاقی غریب می‌شود. قضیه از این قرار است که کامپیوتر به دلخواه تغییراتی را در داستان او ایجاد کرده و قسمت‌هایی را حذف کرده است به‌نجوی‌که داستان‌ها در مسیری متفاوت از آن چه نویسنده می‌خواسته افتاده‌اند. مداخله کامپیوتر اما به همین‌جا ختم نمی‌شود و کم‌کم ابعاد وسیع‌تر و هولناک‌تری به خود می‌گیرد به‌نجوی‌که اندیشه‌های نویسنده نیز توسط کامپیوتر ثبت و منتشر می‌شوند و نویسنده کم‌کم خود را گرفتار سلطه کامپیوتر می‌یابد و جایی نیست که از آن رهایی داشته باشد. حتی هویت او توسط این کامپیوتر دست‌کاری می‌شود و او درمی‌یابد که بازپچه شده است و راه گریزی هم ندارد. در ادامه، این بازپچه‌شدن شکل‌های دیگری به خود می‌گیرد و از حیطه اعمال قدرت کامپیوتر فراتر می‌رود و نویسنده را به سفرهایی در زمان و مکان می‌کشاند. در این بین نویسنده خود نیز با غیب‌شدنش شاهد زندگی‌های پنهانی دیگران می‌شود و به جاهایی که پیش از این از چشم او مخفی بوده‌اند سرک می‌کشد. رمان ساختاری سیال و طنزآمیز و بازگویشانه دارد و نگاه طنزاندیش مجابی این‌جا هم مانند بسیاری از آثارش حضوری پررنگ دارد. طنز او در این رمان خود ساختار متعارف رمان‌نویسی را نیز به بازی گرفته است و از خلال این بازی موقعیت انسان در جهان و تاریخ به عرصه تامل بدل می‌شود. در ساختار سیال و بازگویشانه این رمان، گذشته و اکنون همزمان می‌شوند و زمان تقویمی و خطی دستخوش آشوب می‌شود، به‌نجوی‌که گویی شخصیت داستان در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون تکه‌تکه و منتشر شده است و وحدت زمان و مکان برای او از میان رفته است و زاویه دید رمان نیز مدام از من – راوی به سوم‌شخص تغییر می‌کند. اما در این پراکندگی و قرار گرفتن در موقعیت‌هایی که گاه به‌ظاهر نامرتبط می‌نمایند ارتباطی نیز نهفته است. در توضیح پشت جلد کتاب درباره موقعیتی که شخصیت رمان در آن قرار گرفته و معنای پنهان آن و همچنین ساختار رمان و وجه تسمیه عنوان آن آمده است: «رمان دروازه شباهتی شگرف به زندگی انسان دارد. اتفاقاتی برای شخص روی می‌دهد که ظاهرا جدا جدا و مستقل از یک‌دیگر است، اما در



دروازه

جواد مجابی
نشر ثالث

در شعرهای فؤاد نظیری، چه در مجموعه پیشین او با عنوان «آوازه‌ایی برای گله‌ی گنجشک‌ها» و چه در کار اخیرش به نام «بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق»، که آن را دنباله‌ای بر کار قبلی نیز می‌توان خواند، آن‌چه حائز اهمیت است این است که زبان تغزل نه صرفاً بیانگر احوالات شخصی دو تن، آن‌گونه که شاید در ظاهر امر و در بیرونی‌ترین لایه شعرها بنماید، که برساننده فضایی مکالمه‌ای میان گذشته و اکنون است. ازاین‌رو پیوند دو تن در این شعرها، پیوندی بس بزرگ‌تر و پیچیده‌تر از پیوند دو فرد را رقم می‌زند. این پیوند بزرگ‌تر و پیچیده‌تر، پیوند با قصه‌ها، شعرها و روایت‌هایی مکتوب در گذشته‌هایی دور و نزدیک است؛ به بیانی می‌توان گفت گذشته‌ای که این شعرها مدام به انحاء گوناگون به آن ارجاع می‌دهند. گذشته‌ای که در شعرهای فؤاد نظیری به‌واسطه حضور «بار» پدیدار می‌شود، بیش از هرکجا در ادبیات نشان‌دار شده است؛ در ادبیاتِ تمامی اعصار از دورترین تا نزدیک‌ترین زمان‌ها و مکان‌ها به زمان و مکان این شعرها، پس یار این شعرها نیز نه یک تن، که مجموعی از تن‌هایی است که در مجموعه‌ای از ادبیات مکتوب جاودانه شده‌اند و به بخشی از میراث ماندگار ادبیات ایران و جهان تعلق دارند. این حضور گذشته ادبی در هر یک از دو مجموعه‌ی دنبال هم فؤاد نظیری به شکلی ظاهر شده است و این تغییرشکل از دفتری به دفتر دیگر حکایت از گذر زمان از خلال سطرهای این دو دفتر دارد. در دفتر اول، خود گذشته ادبی که زبان و فضای شعرها از آن مایه گرفته هنوز آن‌چنان بر ما آشکار نیست، اگرچه نشان آن را در زبان شعر و برخی ارجاعات می‌بینیم اما در آن دفتر، بیشتر تأثیر گذشته ادبی است که خود از نشان می‌دهد. شاید بتوان گفت که در «آوازه‌ایی برای گله‌ی گنجشک‌ها» سوزۀ تغزل حضوری واقعی‌تر و بی‌واسطه‌تر دارد، جزّۀ که گویی از خاطره رخداد تغزلی هنوز زمان زیادی نگذشته و چه‌بسا این رخداد به زودی زود تکرار شود. پس هنوز نیاز چندانِ نیست برای جایگزینی استعاری این سوزۀ «آوازه‌ایی برای گله‌ی گنجشک‌ها» شاعر کلمات شعرش را به بار می‌بخشد و او را روانه به‌سوی گله‌ی گنجشک‌ها می‌کند. یار، انباشته از سطرهای شعر، کلمات را به بُکِ گنجشک‌ها می‌گذارد و آن‌ها را به‌سوی گذشته پُر می‌دهد: «آوازه‌ای مرا بردار و/باش/ برای گله‌ی گنجشک‌ها،/ بگذار هر مصراع را به نوک بگیرند و/ پرواز کنند/ تا آن بی‌کرانه‌ی آبی/ که با سیاهی خواهد نشست، -/ کوچک‌ترین پر نوسال‌ترین گنجشک، اما/ مرا کفایت خواهد کرد/ ای یار،/ اگر تو بر آن به مهر/ نگاهی کرده باشی و/ به او شعری خوانده باشی.» (آوازه‌ایی برای گله‌ی گنجشک‌ها/ ص ۱۰)

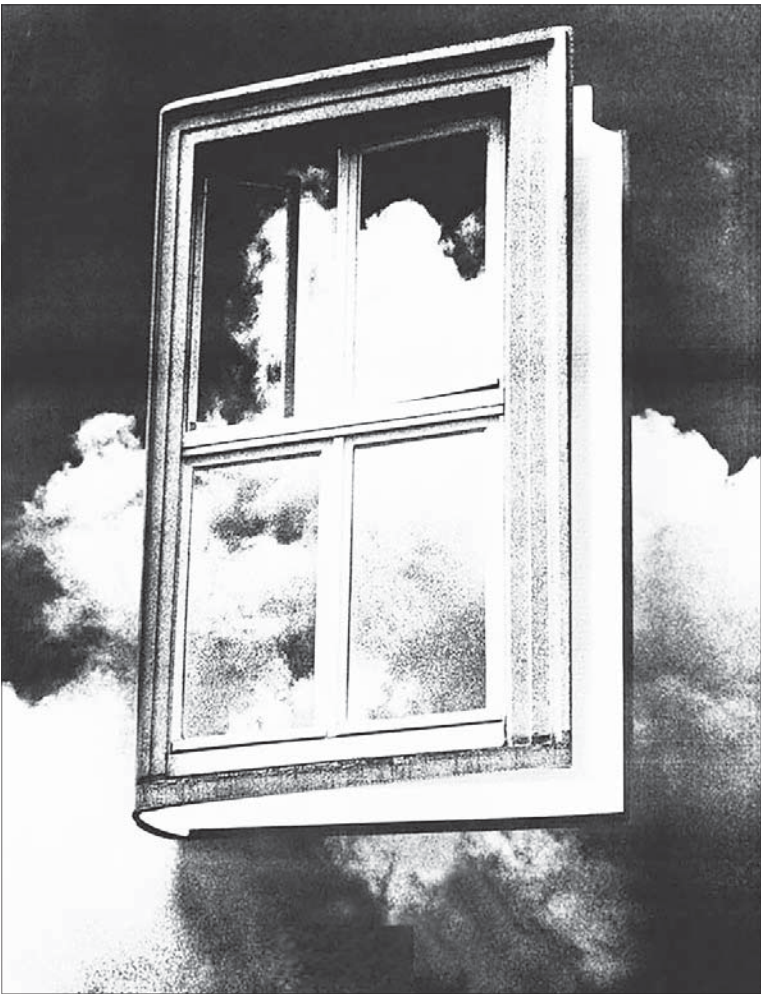
در «بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق» اما گنجشک‌ها که از شعر شاعر، شعری برانگیخته از رخداد تغزلی، انباشته بودند این‌بار انباشته‌تر بازگشته‌اند و با خود کلماتی از کتاب‌هایی دیگر را آورده‌اند. کتاب‌هایی متعلق به کتابخانه‌های جهان. پس شاعر، در فاصله‌ای دورتر از بار، دوباره دست‌به‌کار می‌شود، این‌بار با داشته‌هایی تازه و متنوع و غنی‌ترشده و درعین‌حال سنگین‌شده از بار اندوه، بار فاصله‌ای که گویی بعیدتر شده است. این فاصله را آمیزه‌ای از غمی سنگین‌تر از غم پیشین، غمی بزرگ‌تر و بار

گرفته از کلمات دیگرانی در گذشته پُر کرده است. طیف رنگ‌های روشن دفتر پیشین، در «بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق» جای خود را به طیفی خاکستری می‌دهد. فضا و کلمات سنگین‌ترند و بار اندوه جان‌کاه‌تر. گویی اندوه پیشین در گذر زمان رسوب کرده و پخته‌تر شده است و شعرها نشان از رنجی دارند که رنگی دارد از رنج‌هایی رسوب‌کرده در بی‌شمار متون جهان از دیرباز تا اکنون. از کهن‌ترین معشوقه‌های ادبیات جهان ردی در این دفتر شعر هست. «آوازه‌ایی برای گله‌ی گنجشک‌ها» و «بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق» را با هم اگر بخوانیم با سفری مواجه می‌شویم اول از جسم به کلمات و دوم از کلمات به جسم. در دفتر اول تن کلمات را به خود جذب می‌کند و می‌پراکند و در دفتر دوم همین تن در هیئت کلمات بازمی‌گردد چنان‌که جز با کلمه دریافتنی و دست‌یافتنی نیست اگر در دفتر پیشین خود به‌تمامی و بی‌واسطه مرئی بود و دست‌یافتنی‌تر و دیگر متون ادبی در پس آن پنهان بودند نه این‌که خود آن تن باشند یا شرط حضور آن. او دیگر از تبارهای ادبی خود جدایی‌ناپذیر است و حضورش جز با احضار آن تبارهای ادبی ممکن نیست، چنان‌که در سطرهایی از شعری از همین دفتر، راوی او را از چرخه اعصار طلب می‌کند: «ای یار/ بیا/ ز چرخه‌ی اعصار،» درواقع اگر در «آوازه‌ایی برای گله‌ی گنجشک‌ها» کهن‌ترین محبوب‌ها و دلدارهای ادبیات جهان در ناخودگاه شاعر حضور دارند بی‌آن‌که آشکارا خ نشان دهند در دفتر بعدی، سوزۀ تغزل متشکل از آن‌هاست و جدا از آن‌ها قابل تصور نیست: «تو را نشان زیباترین

ادبیات

پیوند کتاب و تغزل در دفتر شعر «بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق» فؤاد نظیری

کتابخانه‌های جهان در باغ‌های تغزل



زبان بشکوه‌ترین رمان‌های جهان/ که خوانده‌ام و/ دوست می‌دارم/ دوست می‌دارم/ بدان/ ای یار! و بلافاصله بعد از آن: «در اضطرابِ زمان/ سراغ نهانی‌ترین کتابخانه‌های جهان را/ از چشمان رازناک تو می‌گیرم/ و رازِ بازی تو می‌جویم…» (بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق/ ص ۶۹). گویی پرده‌ای که در دفتر پیشین میان ما و منابع مکتوب کلام شاعر حائل بود این‌جا کنار رفته است و ما همزمان شعر را می‌بینیم و پشت شعر را و پشتوانه شعر را، بی‌آن‌که در این مرئی‌گردن منابع ادبی ردی از نمایش و خودنمایی بی‌کردن از چنان‌که برخی اثر ادبی را به نمایش خوانده‌ها تقلیل می‌دهند.

شعرهای فؤاد نظیری اما، چه در این دفتر اخیر و چه در دفتر پیشین، به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست اگرچه آشکارا به اتصال شاعر به پشتوانه‌های محکم ادبی گواهی می‌دهد. شعرهای او چه‌بسا به‌ظاهر ساده بنمایند، اما این ساده‌بودن نه نشان از تهی‌بودن که نمودی است از آنچه در شعر به آن سهل و ممتنع می‌گویند و این متفاوت با ساده‌کردن شعر برای بساج‌دادن به مخاطب و سهل‌الهمض‌کردن آن برای تکثیر در فضای مجازی است. آن‌گونه که امروز در مواردی نه‌چندان اندک به چشم می‌خورد. شعرهای فؤاد نظیری اگرچه گاه به‌غایت نمایشی‌اند و تأثیرپذیرفته از ادبیات نمایشی، اما خود را نمایش نمی‌دهند. در این خود را عین انباشتگی‌شان از دانش ادبی از اظهار فضل بی‌خودی نشانی نیست. پشت این شعرها پشتوانه‌ای از فرهنگ خوابیده است،

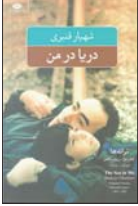


بالِی ازعقیق
بالِی از خِمْماق
فؤاد نظیری
نشر حرفه هنرمند

ترانه، انفجار کلمه است در هوا

به سر صف رفت. همه‌ی سفر را باید تجربه کرد. ما از آغاز بی‌آن‌که بخواهیم دیگران را تقلید کنیم، آگاهانه دل به دریا زدیم. نمی‌خواستیم تکراری باشیم. کهنه باشیم. جهان، جوان بود و ما هم جوان بودیم. کتاب «دریا در من» چنان‌که روی جلد آن نیز درج شده است روایت کامل کتاب اول ترانه‌های شهیار قنبری است که در نشر نگاه منتشر شده است. دلیل این تأکید بر «روایت کامل» در یادداشتی از شهیار قنبری با عنوان «آشاره‌هایی به روایت کامل و روایت جاهل» که در چاپ تازه «دریا در من» آمده توضیح داده شده است و این توضیح حاکی از این است که این کتاب قیلا به صورتی مغلوط و ناقص چاپ شده و البته ناشر آن نیز ناشر دیگری بوده است. در چاپ تازه این کتاب چنان‌که نویسنده توضیح داده است خطاهای حافظه برطرف شده و «هر دو تاریخ خورشیدی و میلادی پای ترانه‌ها آمده است». و همچنین این چاپ تازه «بر از تصویر و یادداشت‌های تازه است». و «با وسواس غلط‌گیری شده است».

پاپ، آغاز می‌شود. بعد از آن «آشاره‌هایی به روایت کامل و روایت جاهل» از کتاب آمده که ذکر آن رفت و بعد از این توضیح نیز یادداشت «ترانه یعنی: انفجار کلمه!» که سطرهایی از آن نقل شد. پس از آن مقدمه نخستین چاپ کتاب در ایران درج شده است که روایتی است از فعالیت‌های هنری



دریا در من

شهیار قنبری
نشر نگاه

پشتوانه‌ای از کلمات مکتوب و این‌گونه انباشتن متن از ارجاعات ادبی و چکاندن عصاره ادبیات گذشته در بیانی تغزلی، نوعی رویارویی آرمان‌خواهانه با طلب مرگ کتاب و میراث مکتوب را در تن سوزۀ تغزل این شعرها نشان‌دار کرده است. این شعرها نه تشویق به تکثیر و فراموشی که تشویق به توقف و خواندن و به‌خاطرسپردن می‌کنند. سهل‌اند اما دیرپا و از همین‌رو تن نمی‌دهند به لغزشدن و به هیئت جمله قصار درآمدن و دست‌به‌دست‌شدن و سرانجام ازیادرفتن. شعرها ساده‌اند اما در زبان ورزی و تسلط بر زبان و اتصال به میراثی پربار از زبان در آن‌ها به‌خوبی مشهود است و خوشبختانه این تسلط به آن نینجامیده است که شاعر «به زور معلومات» شعر بگوید. میراث ادبی در ناخودگاه شاعر این شعرها به‌خوبی نتئشین شده، ریشه کرده و بار داده است: باری از تغزل که فرق می‌کند با سانتی‌مانتالیسمی که همواره سر را در شعر تغزلی کمین کرده است، گیریم این سانتی‌مانتالیسم گاه سر و شکلی گول‌زننده و فاضل‌مانابه به خود بگیرد. در شعرهای تغزلی فؤاد نظیری اما چنین نیست، چه در دفتر شعر پیشین او که حال‌وهوایی شاداب‌تر دارد و چه در «بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق» که گویی اضطراب، بی‌تابی، دلنگی، اندوه و تنهایی بر آن چیره‌تر است: «می‌دانم که عاقبت تنها خواهم ماند» (ص ۷۷). این تنهایی اما تنهایی‌ای است پر از هیاهوی کتاب‌ها. پس چه‌بسا بتوان گفت که این شعرها نه فقط شرح احوالی تغزلی که کانون مقاومتی هستند در برابر فشار این جهان کتاب‌زدوده که خواندن هر روز در آن به تجربه‌ای کمیاب‌تر بدل شده است. جهانی که در آن ادبیات، اعم از شعر و نثر، به شاهایات شکسته‌سته و زبان مصرفی فضای مجازی باج می‌دهد. این شعرها اما سخت از این بازی‌ها و باج‌دادن‌ها رویگرداندند. کافی است به زبان آن‌ها به تامل بنگریم که زبانی است بارگرفته از میراث ادبی که بی‌آنکه رنگ کهنکی به خود گرفته باشد یا واژگان کهن را به‌مثابه اشرافیت زبانی از لغت‌نامه‌ها جدا کرده و به‌عنوان اشیائی زنتی، بزور در سطرهای شعر جاساز کرده باشد.

فؤاد نظیری سال‌هاست به شعر و ترجمه شعر مشغول است و همچنین به ترجمه آثار نمایشی شکسپیر. اما آنچه در برخی موارد به‌عنوان پاشنه آشیل مترجمانی که خود نیز دستی در نوشتن شعر یا داستان دارند رخ می‌نماید، در شعرهای او ردی خوشبختانه به چشم نمی‌خورد. شاعرهای او در ترجمه‌ای‌بودن ندارند. شاعری او جدا از کار ترجمه است و بیشتر شاید بتوان گفت شاعری‌اش به کمک کار ترجمه آمده است نه اینکه به عکس، کار ترجمه او را به نقن در وادی شعرسردون کشانده باشد. نظیری چنان‌که گفته شد در «بالِی از عقیق، بالِی از خِمْماق»، از دریچه تغزل به جهان نگرسته، اما این تغزل مکالمه‌ای عاشقانه با ادبیات ایران و جهان نیز هست. از همین‌رو از سادگی ظاهری این شعرها به هزارتویی راه می‌یابیم که در هر خم آن گویی با پاره‌ای از ادبیات گذشته مواجه می‌شویم. در این شعرها موضوع تغزل در قابی از ادبیات و مجموعه‌ای از کتاب‌ها گذاشته شده و ازاین‌رو در هر شعر قصه‌ای هست که با قصه‌های پیش‌گفته کامل می‌شود یا قصه‌های پیش‌گفته در آن ادامه می‌یابد. در سطرهای تغزلی این دفتر با تن‌هایی مواجهیم که گویی از سراسر تاریخ، از همه اعصار، طلب شده‌اند تا سیم‌غ‌وار به هیئتی تازه اما درعین‌حال هم‌بافت و با واحداها سازنده خود در شعر حضور یابند و مقاومتی عاشقانه و تغزلی را رقم زنند، در برابر جهانی که در آن عشق و تغزل به تجربه‌ای گذران و زورمه و زبانی مصرفی فروکاسته شده است.

مرور

ترجمه‌ای دیگر از کلیله و دمنه

• شرق: ادبیات کلاسیک ایران و جهان انباشته از ذخایری است که مطالعه، شناخت و کشف و استخراج آن‌ها می‌تواند شاعر و نویسنده امروز را نیز به‌کار آید. چنین مطالعه و شناختی البته در صورتی منجر به کشف ظرفیت‌های بویا و کارآمد از ادبیات کهن و کاربرد خلاقانه آن‌ها در ادبیات امروز می‌شود که حین مطالعه چنین آثاری رویکردهای کلیشه‌ای و عادت‌شده به این آثار را کنار بگذاریم و متون کهن را چنان دریابیم و به‌جا آوریم که گویی متونی هستند متعلق به زمانه ما. چنین رویکردی البته مستلزم مجهزبودن به ابزارهای نوین نقد و شناخت زمانه خود نیز هست. در ادبیات داستانی ایران نویسنده‌گانی که دغدغه نوآوری داشته‌اند به این ذخایر نه‌فقط بی‌اعتنا نبوده‌اند بلکه آن‌ها را با دقت خوانده‌اند و به جای برداشت‌های کلیشه‌ای جنبه‌های پویای ادبیات کهن را گرفته‌اند و آن‌ها را به سود داستان معاصر به‌کار بسته‌اند، مثل زنده‌یاد هوشنگ گلشیری که در ادبیات کهن همواره نکاتی تازه کشف می‌کرد و در جستجوی شیوه‌های نو در روایت‌گری نه‌فقط به ادبیات مدرن غرب که به ادبیات کلاسیک ایران نیز نظر داشت، یکی از متون کهن که می‌تواند نویسنده امروز را به‌کار آید و به داستان معاصر غنا بخشد «کلیله و دمنه» است؛ کتابی که عنوان اصلی آن «پنج‌چانتره»، به معنای پنج کتاب، است. «پنج‌چانتره» که در ایران آن را با عنوان «کلیله و دمنه» می‌شناسیم از متون کهن ادبیات سنسکریت است که نخستین‌بار در دوران ساسانیان از هند به ایران آمده. این کتاب را بعدها ابن‌مقفع به عربی ترجمه کرده و آن‌چه در ایران با عنوان «کلیله و دمنه» از دوران کهن به دست ما رسیده ترجمه‌هایی است از متن عربی ابن‌مقفع. معروف‌ترین این ترجمه‌ها ترجمه نصرالله منشی است اما به جز این ترجمه، ترجمه‌ای دیگر هم از این کتاب موجود است با عنوان «داستان‌های پیدایی» که مترجم آن محمدبن عبدالله بخاری است. این ترجمه هم تقریباً همزمان با ترجمه نصرالله منشی انجام شده اما نثری ساده‌تر دارد. گفتنی است که نثر ترجمه نصرالله منشی از «کلیله و دمنه» نیز مستقل از مضمون کتاب، اهمیتی بسیار در تاریخ نثر فارسی دارد. اما در دوران معاصر نیز ترجمه‌هایی از «کلیله و دمنه» انجام شده که در این ترجمه‌ها سعی بر این بوده که نثر فارسی کتاب برای مخاطب غیرمتخصص نیز قابل فهم‌تر باشد تا مخاطبی هم که به پیچ و خم‌های نثر کهن آموخته نیست بتواند محتوای چنین کتابی را دریابد. یکی



پنج‌چانتره

ترجمه عبدالعلی براتی
نشر صدای معاصر

از این ترجمه‌ها چند سال پیش منتشر شد و مترجم آن محمدرضا مرعشی‌پور بود. مرعشی‌پور «کلیله و دمنه» را از زبان عربی به فارسی امروزی ترجمه کرد و مبنای او هم ترجمه ابن‌مقفع بود. امسال نیز ترجمه‌ای دیگر از این کتاب به زبان فارسی امروزی منتشر شده که نه نام «کلیله و دمنه» بلکه عنوان اصلی کتاب، یعنی «پنج‌چانتره» را بر خود دارد. «پنج‌چانتره» را عبدالعلی براتی از متن انگلیسی کتاب به فارسی برگردانده و مبنای او ترجمه‌ای بوده که از سنسکریت به انگلیسی انجام شده است. ترجمه عبدالعلی براتی از «پنج‌چانتره» در نشر صدای معاصر به چاپ رسیده است. مترجم در مقدمه ترجمه فارسی «پنج‌چانتره» ضمن اشاره به راز ماندگاری این کتاب و ترجمه‌های قدیمی آن را نیز مرور و معرفی کرده و همچنین درباره ترجمه خود توضیح داده است. او در آغاز این مقدمه درباره راز ماندگاری آثاری نظیر «پنج‌چانتره» می‌نویسد: «این آثار به ریشه‌ای‌ترین، عام‌ترین، و همگانی‌بودن ویژگی‌های انسان پرداخته‌اند. تابع مرزهای جغرافیایی، رنگ و نژاد، مقاطع تاریخی، چهارچوب‌های فرقه‌ای و سنن بومی نیستند و انسان را با تمام ویژگی‌های عام او، خمیرمایه کنکاش ادبی خود قرار داده‌اند. پنج‌چانتره بی‌تردید یکی از این آثار جاودان و ماندگار تاریخ ادبی انسان و یکی از کهن‌ترین گنجینه‌هایی است که به شیوه‌ای کاملاً بدیع و سرشار از طرافت به کنش‌های انسانی در بسیاری از عرصه‌های حیات اجتماعی پرداخته است.»

مترجم در بخشی دیگر از این مقدمه درباره دلیل این‌که این کتاب را بار دیگر به فارسی ترجمه کرده است می‌نویسد: «از آنجا که قصه‌ها و کهنه‌های نرفته در آنها پس از قرن‌ها هنوز شیرینی و تازه‌گی خود را حفظ کرده است، مناسب دیدم که این اثر به نثری ساده‌تر و بی‌پریایتر در دسترس خواننده فارسی‌زبان قرار گیرد.»

کتاب همچنین با پیشگفتاری از بانو جی.آل. چاندریرامانی، مترجم «پنج‌چانتره» از سنسکریت به انگلیسی، همراه است و با پی‌اف‌اف‌ودی پروفسور باتریک اولویوه. در این پی‌اف‌زود به تاریخچه و قدمت پنج‌چانتره، هدف نگارش این کتاب و ساختار و محتوای آن پرداخته شده و همچنین فصل‌های مختلف این کتاب، نسخه‌های به‌جامانده از آن و ترجمه‌های آن در غرب مرور و معرفی شده است.